

سیمای پیامبر (ص) در مثنوی مولانا

جواد جعفریان، دانشجوی دکتری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی^۱

پرویز حیدری، دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان^۲

چکیده

آشنایی عمیق مولانا با معارف اسلامی (قرآن و تفاسیر و احادیث رسول) و غور ایشان در آن‌ها، باعث شده است که در مثنوی از داستان پیامبران، به ویژه از سیرت حضرت رسول (ص) با تنواع و گستردگی فراوان بهره ببرد.

پیامبر از نور حق است و هم جنس ملک و عقل، کردار و گفتارش در حیطه‌ی قدرت و تصرف حق است و از غیب آگاه. علت‌های درونی (نفس) انسان را می‌شناسد و پیروی از ایشان موجب بیداری انسان‌ها از خواب غفلت و کمال انسان‌هast. ثنای او، ثنای خداست، بدین جهت ممدوح حقیقی عارفان است. عشق حق با او همراه است و در همه جاء و وجه الله را می‌بیند. آیینه‌ای است که هر کس چه کافر و چه مؤمن، در او بازتاب حال و آینده خویش را مشاهده می‌کند. یاریگر و شفیع مسلمان و غیر مسلمان است. سنت ایشان در زندگی فردی و اجتماعی الگوی حسنی معتقدان به اوست.

عاطفی‌ترین قسمتی که مولانا در مثنوی به حضرت رسول (ص) پرداخته، زمانی است که

1 - jjafari91@yahoo.com

2 - parviz_headari@yahoo.com

حضرت به کودکی در نزدیکی مکه گم شده است و حلیمه، دایه پیامبر، با اضطراب مادرانه در جستجوی او از پیر بتپرست و سپس از عبدالملک استمداد می‌جوید.

کلید واژه‌ها

مولانا، مثنوی، محمد (ص)، سیرت، عشق، غیب، الگو، کمال.

مقدمه:

«داستان پیامبران مثال و مظہر عینی و محسوس حوادث مکرر و مستمر نفسانی و انسانی است. آن‌ها تنها حادثه‌ای تاریخی که یک بار اتفاق افتاده و تمام شده باشد، نیست؛ بلکه حادثه‌ای است که در وجود هر کس و در هر زمان تکرار می‌شود و نقد هستی انسان است.»

(پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۹۷ و فروزانفر، ۱۳۸۱: ۱۰۹۹)

آشنایی کامل و عمیق مولانا با معارف اسلامی (قرآن و تفاسیر آن و احادیث رسول) و غور و تأمل در آن‌ها، باعث شده است که در متنوی از داستان پیامبران، به ویژه سیرت حضرت رسول (ص)، با تنوع و گسترده‌گی فراوان بهره ببرد (زرین‌کوب، سرّنی، ۱۳۷۴: ۴۳۶ و ۳۸۳ و پور نامداریان، ۱۳۶۹: ۱۱۵)

در هیچ یک از دیوان‌های شاعران فارسی زبان به اندازه‌ی آثار مولانا، نام مبارک حضرت رسول (ص) و تعبیرات و استعارات زیبا از ایشان، به ویژه در مجالس سبعه، نیامده است (خوانساری، ۱۳۷۴: ۲۶۶) حدیث رسول (ص) در کنار قرآن دو سرچشممه‌ی فیاض عرفان مولاناست (زرین‌کوب، بحر در کوزه، ۱۳۷۴: ۴۰).

«شخصیت حضرت محمد (ص) در مرکز حیات صوفیانه اسلامی قرار دارد» (نیلکسون، ۱۳۷۴: ۱۱۴) و برای درک افکار مولانا نیز توجه به مقام پیامبر اکرم (ص) در عالم روحانی جلال‌الدین اهمیت بسزایی دارد، هر چند شرق شناسان و محققان جریان‌های عرفانی اهمیت

فکر مولانا را در فراتر بودن آن از حدود مذهب معین می دانند. ۲. (شمیل، ۱۳۷۴: ۶).

«پنجاه و شش شعر مثنوی با جمله «گفت پیغمبر» آغاز می شود و این غیر از احادیث است که استاد فروزانفر در کتاب «احادیث مثنوی» گردآوری کرده اند» (خوانساری، ۱۳۷۴: ۲۷۱).

«غالب احادیث مثنوی که متضمن اشارت به سیرت رسول است دستاویزی برای توجیه

احوال صوفیه و اولیاء و اهل طریقت می شود». (زرین کوب، سرّنی، ۱۳۷۴، ۴۱۱: ۳۹۶)

«مولانا علاوه بر نقل اقوال رسول خدا، اشعار بسیار دلکشی در ترجمه‌ی حال و مقام و

سیرت و منقبت آن بزرگ دارد که در خلال همین اشعار، شیفتگی و دلدادگی خود را از زبان دیگران به حبیب خدا آشکار می سازد». (خوانساری، ۱۳۷۴: ۲۷۱) او «هرگز از اظهار عشق و

اعتقاد خویش به پیامبر (ص) باز نمی ایستد». (شمیل، ۱۳۷۰: ۳۹۳)

حضرت رسول (ص) با تقدم در غایت و تأخیر در نوبت، همه‌ی لطایف اسرار انبیاء را

داراست و مولانا «همه جا رسول (ص) را مظہر کمال و مورد عنایت و محبت خاص حق، نشان می دهد». (زرین کوب، بحر در کوزه، ۸۱ و ۱۳۷۴: ۱۱۵) مولانا، شمس الدین تبریزی را ترجمان

اسرار پیامبر و وارث او و واصل به حقیقت ازلی ایشان می داند و شواهد بی شمار مناقب العارفین افالاکی نیز از عشق قلبی مولانا و شمس نسبت به پیامبر (ص) حکایت دارد (شمیل، ۱۳۸۲:

۹-۳۴۶ و نیز ۱۳۷۷: ۶-۱۳۴).

«پیامبر (ص) «اسوهی حسنہ» (قرآن، ۳۳/۲۰) نمونه‌ی نیکو برای زندگی موحدان است. تقریباً

زندگی رسول را می توان در معنای این آیه مشاهده کرد: «خُذِ الْعُفُوَ وَ أُمْرٌ بالْعُرْفِ وَ اعْرِضُ عَنِ الْجَهَلِينَ» (قرآن، ۷/۱۹۹); مهربانی کن و خشونت مکن، اگر چه پیامبر معلم اخلاق صرف نبوده و

مجبور بوده است «أَشَدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» (قرآن، ۴۸/۲۹) نیز باشد. عرف اخلاق پیامبر، سیره‌ای است

که در صحابه و خلفای راشدین و نزدیکان او بوده است؛ با این تفاوت که ایشان انسانی است در

پرتو وحی، که مسیر زندگی خود و بشر را تعیین می کند (از اضافات استاد شفیعی کدکنی: ۱۳۸۴).

از آنجا که کتب «سیره رسول (ص) متنضمن سیره‌ی روحانی پیامبر (ص) نیست و [...]

محدثین و روات، اخبار مربوط به سلوک باطن [رسول (ص)] را از جنس خبر موضوع و یا ضعیف در شمار آورده و شاید بسیاری را به هدر داده‌اند» (فروزانفر، ۱۳۸۱: ۱۲۲۰)؛ بررسی سیمای مصطفی (ص) در آینه مثنوی ما را با سلوک باطنی رسول (ص) آشنا می‌کند و عشق و علاقه‌ی این اعجوبه‌ی عرفان اسلامی به رسول حق را آشکار می‌نماید؛ چرا که «عشق فقط در کلام است که نفس می‌کشد» (تسوایگ، ۱۳۸۳: ۵۵).

روش کار ما در بررسی سیمای مصطفی (ص) در مثنوی مولانا بدین صورت بود که نخست با استفاده از فهرست کتاب «دریا به دریا» تألیف علامه محمد تقی جعفری و همکارانش، ابیاتی که در آن‌ها نام و القاب رسول (ص) آمده بود از مثنوی استخراج و طبقه‌بندی موضوعی گردید، سپس تمام مطالب در شش بخش تنظیم شد-شش بخشی که عیناً در بررسی دیگر آثار مولوی نیز می‌تواند به کار رود-که بدین قرار است: ۱- خدا و رسول؛ به رابطه و نسبت رسول با حق و مسائل مربوط به حوزه‌ی غیب و ماوراء طبیعت می‌پردازد؛ ۲- پیامبر و پیامبری؛ پیامبر و مسئولیت ایشان در قبال مردم، محتوای این قسمت است؛ ۳- عشق و عاشقی و معشوقی رسول؛ در این قسمت نگرش شاعرانه مولانا به حضرت رسول (ص) و رفتار اطرافیانش نسبت به ایشان مطرح می‌گردد؛ ۴- دشمنان رسول؛ ۵- معجزات رسول؛ ۶- رسول و زندگی فردی و اجتماعی، که در آن گوشه‌هایی از زندگی فردی و اجتماعی حضرت رسول به عنوان الگوی حسنی مسلمانان مورد بررسی قرار گرفته است.

- خدا و رسول

الف) نسبت رسول با حق

حضرت رسول (ص) نور حق بود و کسی برای نور حق، زاد و بوم و اصل و نسبی نمی‌جوید (۴۰/۴-۱۰۵۳)؛ به فرموده‌ی خودشان «هر کس من (رسول) را ببیند، خدا را دیده است»

۱- ارجاعات به دفاتر شش گانه مثنوی است، عدد سمت راست، شماره دفتر و عدد و یا اعداد سمت چپ شماره بیت را بر اساس تصحیح نیلکسون از مثنوی نشان می‌دهد.

(۳۱۹۷/۶). احمد و قرین ایکدیگرند. (۷۸۲/۱)

جسم حضرت رسول سایه نمی‌انداخت، چون از نور خدا بود (شرح نیکلسون، ۶۷۲/۵) بنابر تأویل مولانا از شفق (قرآن، ۱۶/۸۴)، شفق کنایتی از جسم محمد (ص) است که شمس معنی (ذات الهی) و در آن مکنون است (شرح نیکلسون، ۱۴۹۸-۹/۶).

پیامبر از الطاف من لدن حق است (۸۱۳/۱)؛ خداوند جسم او را جان قرار داد و بی‌واسطه به او علم آموخت (علم لدنی) (۵۹۳-۴/۳).

متعلقات پیامبر هم دریچه‌ای به سوی عالم معناست. عایشه، ام المؤمنین، زیر ردای رسول، باران غیب را مشاهده می‌کند (۲۰۳۴/۱) و دستار پیامبر که با آن لب و دهان خود را پاک کرده بود، در آتش نسوت، بلکه سپید و بی‌چرک گردید؛ انسانی هم که به حضرت رسول (ص) تقرب بجوابید، از آتش و عذاب ایمن خواهد بود، زیرا که جان عاشق، نزد وی از دستار برتر است (۳۱۱۶-۲۰/۳).

ب) تصرف حق در رسول

در پیوند پیامبر به آفریدگار، مولوی مثل اتصال و پیوند خم و دُز به دریا را مطرح می‌کند که آن باعث قدریابی رسول می‌گردد (۸۱۴-۶/۶). اعمال رسول مثل معجزات ایشان، همه در تصرف حق است (۱۳۲۳-۳۰/۵).

ج) غیب بینی رسول

رسول «سپهدار غیب» (۴۰-۴/۳) است و «گوش من لدن» (۴۵۲۸/۳) سرّ حق روزی اوست. اگر چه خفته باشد، سرّ طالب او و گردان و نجم ثاقب و دیواران و حارت اوست (۴۵۳۱-۳/۳). مولانا در تضمیم ایشان می‌فرماید: «جان فدای خفتگان دل بصیر» (۱۲۲۶-۸/۳). خدا اسرار خود را در جسم خاکی حضرت رسول قرار داد تا دیگران از تعالیم او به کمال

بررسند و به وسیله‌ی او به اوج روحانیت سیر کنند. ایشان همچون جبرئیل حیات و تازگی انسان‌هاست (۳۳/۴-۳۳۲۴). او از اسرار آگاهی دارد و جهان جمادات در پیش او به تسیح و پر از عشق و دادند (۳۴/۴-۲۱۲۲/۱ و ۳۵۲۲ و ۶۰/۶-۸۵۸)

حضرت رسول همچون ماهی در پی خورشید وحی (تبعتیت از حق) دوان است و صحابه نیز مثل اختران به دنبال او (۶۰/۶-۱۳۵۷). آگاهی از قضا و قدر فقط از عهده‌ی جان پاک بر می‌آید: «که پدید آید برو هر ناپدید»؛ همچون رسول که با دیدن زن ابولهب با تنگ هیزم، فرمود: «حمله الحطب» (۳/۶۵۹-۱۶۵۹). پیامبر شخص فضولی را که اعتراض بر سروری جوان هذیلی بر لشکر رسول داشت و در آن زیاده‌روی می‌کرد، به سکوت دعوت نمودند و با نهادن دست بر دهان او، به زبان مولانا، فرمودند: «چند گویی پیش دنای جهان»؛ چرا که «پیش‌بینیان خبر گفتن خطاست» و جز سکوت و صحبت به اندازه، آن‌هم به اذان رسول، چاره‌ی دیگری نیست (۸۸/۴-۲۰۷۱).

د) رسول و عنایت و حفاظت حق

رسول اکرم، «محفوظ حق» (۹۹۷/۴)، در حجاب دنیا بر خدا نظر داشت و خدا نیز بر او عنایت و توجه، به این علت درمان بخش هر دردی بود (۵/۶-۲۸۶۱).

وقتی حلیمه، دایه رسول، پیامبر را به حطیم [جایی بین رکن و باب کعبه] می‌آورد، حطیم را بانگی غیبی این چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: آفتابی بس بزرگ، که خورشید جودست و شاه محتشم خوش‌بخت، بر تو وارد شد و تو منزل جان‌های بالایی شده‌ای و گروه‌گروه جان پاکان و طالبان مست از شوق به سوی تو خواهند آمد.

رسول خدا این دردانه‌ی یتیم (۹۳۲/۴ و ۹۹۰/۴)، از کودکی محفوظ حق است. وقتی که حلیمه او را گم کرده بود، پیر بتپرستی او را این چنین تسکین می‌دهد: غم مخور، زیرا محمد (ص) گم نمی‌شود و این اهل عالم است که در او گم خواهد شد. او محفوظ و مورد عنایت حق

است (۹۷۶-۹/۴).

عصمت حق نگهدار رسول است؛ در هنگامی که عیانی (چشم زخم‌زنده‌ای) از بنی‌اسد، چشم بد بر حضرت می‌اندازد و ایشان در راه بدون گل و باران می‌لغزند، خداوند از او حفاظت می‌کند، چرا که جز خدا کس دیگری «نمی‌تواند خلقان خود را از گرفتار آمدن به نیروهای شیطانی حفظ کند». (شرح نیکلسون، ۵۰۰-۴/۵).

ه) رسول و تقریش به حق

پیامبر «چریده‌ی گلشن افلاک» (۲۰۸۷/۴) در معراج خویش چشم بر همه‌ی چیزها جز دوست بست. او را در وصال عارفانه، مقامی بود که آل حق را در آن با او قران و برابری نبود (۳۹۴۸-۵۶/۱). جان رسول باعث عروج ایشان به آسمان‌ها بود (۲۸۳۴/۶). وی «نور چشم خود را در نماز می‌دانست» که اشاره به اشتیاق حضرت به معراج و قرب حق داشت (شرح نیکلسون، ۳۲۲۵/۲)؛ با این وجود قرب خدا از بالایی و نشیب و صفات متعلق به موجودات، به دور است؛ زیرا «قرب حق از حبس هستی رستن است» (۴۵۱۱-۴/۳).

حضرت رسول، به علت نازکی و ضعف حس، توان دیدن پری از جبرئیل ندارد و از دیدن آن بیهوش می‌شود. جبرئیل از روی اظهار لطف او را در آغوش می‌گیرد، به سبب آنکه مهابت نصیب بیگانگان است نه دوستان (۳۷۵۵/۴) به بعد. جان پیامبر جدا از تن وی، بی‌تغییر است و اگر جبرئیل شاهد جان رسول باشد تا ابد بی‌هوش خواهد شد. در معراج نیز جبرئیل خود را حریف همراهی کننده‌ی پیامبر نمی‌بیند و از وی باز می‌ماند (۳۷۸۶-۳۸۰۴/۴). احمد، سلطان جان، پیش رو و مقدم بر عقل و جبرئیل بود و این دو را توان همراهی با او نبود (۱۰۶۶-۷/۱). مولانا، بیشترین تعظیم خویش را از رسول، از زبان عبدالملک و خدا، اظهار می‌دارد. در جواب استمداد عبدالملک از خدا برای یافتن محمد (ص) که در کودکی گم شده است، او را «دری از دریای حق» می‌خواند. بلافاصله از داخل کعبه صدایی می‌آید که به پیدا شدن محمد

(ص) اشاره دارد و اینکه محمد (ص) محفوظ خدا و فرشتگان و مقبول حق است و هر دو عالم طفیلی وجود اویند و چرخ در خدمت او (۹۶۳-۱۰۳۱/۴).

و) رسول و معرفت حق

رسول خدا به خود شناسی (۲۱۱۴/۵) و اندیشه در نعمت‌های الهی دعوت می‌کند زیرا همه چیز در پی وصال با حق است (۳۷۰-۴/۴).

- پیامبر و پیامبری

نام احمد نام جمله‌ی انبیاست
چونک صد آمد نود هم پیش ماست
(مثنوی، ۱۱۰۶/۱)

الف) پیامبر و حق

پیغمبران اهل و میوه‌ی آن جهانند و تا ابد در عهد و پیمان خود با حق پایدار (۴۵۲/۳ و ۴/۴-۳/۴) بین آن‌ها چون نور چراغ‌ها و آب صد سیب، اتحاد و یگانگی برقرار است (۸۱/۱-۶۷۳). محضر انبیاء محضر خداست و کسی که از آن‌ها دور شود از خدا دور گشته (۲۲۱۴/۲). وساطت پیامبران (بین خدا و انسان) حجاب نیست؛ زیرا جسم آن‌ها مبدل شده و تنی از آن‌ها رخت بر بسته، آنان عاشق حق‌اند و به ابری شباهت دارند که مانع روی ماه نیست (۷۰۲-۹/۵).

ب) بت شکنی پیامبر

پیامبران طبیعت الهی و شاگردان حق‌اند (۳۲/۳-۲۷۰۰)، از آنجا که رگ پیغمبری و مردی در مرگ خشم و شهوت و حرص‌آوری است (۴۰۲۶/۵)؛ شهوت بندی پیامبران است (۸۱۹/۴) حضرت محمد (ص) همچون میر آخر حق، ستوران نفس پرچفا را ریاضت می‌دهد (۹/۴-۲۰۰۵). ایشان «عیسی زنده کن مرده» (۴۵۵۲/۳)، ما را از نفس (بت باطنی) رهایی می‌دهد (۳۷۰/۲-۳۶۶).

حليمه پس از بي قراری بسيار از گم شدن محمد (ص) به راهنمایي پير بت پرست به عزم استمداد از بتها حرکت می‌کند. بت‌ها از شنیدن نام رسول به سجده می‌افتد و سرنگون می‌گردند و به سخن می‌آيند: اي پير، کسی را که نابودی ما از اوست، او را از ما می‌جويي. او باعث کسادی بازار و بی‌ارزشی ما خواهد شد. با ظهور حضرت رسول، خیالات اهل هوا درباره ما (بت‌ها) از بين خواهد رفت و ما از رشك احمد خواهيم سوخت (۶۰/۴-۹۵۵). بت شکني رسول برای خداجوی شدن امت‌ها بود (۳۶۶/۲).

ج) راست بینی پیامبر

پیامبر مانند قیامت حق را از باطل تفریق می‌کند، که اشاره‌ای دارد به قول رسول «انا و الساعه کهاتین» یعنی من و قیامت مثل این دو [انگشت سبابه و وسطی] هستیم (فروزانفر، ۱۳۸۱: ۳۷۱) سر تا سر وجود پیامبر گوش و چشم باطنی است. او شیر معارف و اسرار ربانی را به اطفال سلوک می‌نوشاند (زمانی، ۱۳۷۴: ۱۰۳/۳).

د) هدایت‌گری پیامبر

مولانا در تفسیر «يا ايها المزمل» (قرآن، ۱/۷۳) از زبان خدا خطاب به پیغمبر چنین می‌گوید: جهان سرگردانست و تو (پیامبر) هوش آن هستی و با وحی الهی چون نور، راهنمای اهل آن، به این سبب مانند حضرت عیسی (ع) نمی‌توانی عزلت بگیری و از صحبت طاعنان، نقش هدایتگری خود را واگذاري. تو همچون بینایی هستی که کوران (جاهلان) را راهبری می‌کند (۷۲/۴-۱۴۵۳). صفت هدایتگری رسول (ص) بربسته‌ی او نیست بلکه ذاتی اوست (۱۴۷۹/۴)، «حضروقت» (۱۵۹۳/۵)، «قلاؤز سلوک» (۱۶۹۹-۱۷۰۲/۴) مولانا صفات «قلاوز سلوک» (۱۴۵۶/۴) و «هادی» (۱۴۷۱/۴) را برای ثانی «(۱۴۵۸/۴)، «مبارک موسی» (۳۸۲/۲)، «شمع» (۱۴۵۶/۴) و «هادی» (۱۴۷۱/۴) را برای هدایتگری رسول می‌کند.

«[در هدایت مردم] واسطه ضروری است و در وسائط، پیغمبر ما به منزله ماه است و اصحاب او در حکم کواكب»(lahori، ۱۳۸۱: ۲۹۹). پیامبر مولا و دوست مؤمنان است؛ زیرا که مولا کسی است که بندبندگی را از پای دیگران بگشاید و به آن‌ها آزادی دهد، پیامبر نیز هدایتگر به سوی آزادی است (۴۵۳۸-۴۱/۶). پیامران هم جنسِ روح و ملک‌اند و ملک را جذب می‌کنند. انسان‌هایی که هم جنسِ انبیاًند سوی آن‌ها گرایش می‌یابند و نیز انسان‌هایی که عقل بر آن‌ها غلبه دارد؛ زیرا در هم‌جنسی عقل با ملک در آفرینش، شکی نیست (۲۷۰۳/۴-۲۶۹۹). هم‌جنسی با پیغمبران باعث رهایی انسان از افتادن در پستی است و میان هم‌جنسان کششی برقرار است (۲۶۶۷-۹/۴).

مولانا در هدایت پذیری مردم از پیامبر، با توجه به سوره‌ی عبس (قرآن، ۱۰/۸۰) می‌گوید: دل پر ز عشق و درد، لایق پذیریش هدایت است نه صاحب مال و مقام دنیوی (۹۱/۲-۲۰۶۸).

هـ) نتایج پیروی از پیامبر

پیروان رسول همانند نوشندگان شراب ناب حقیقی(=رحيق) به لذت روحانی ابدی [درک حقیقت و حکمت الهی] می‌رسند (شرح نیکلسون ۱۰/۳۲۴). پیامبر گشاینده‌ی راه‌های ناگشوده‌ی دیگر انبیا و شفیع این جهان و جهان دیگر- برای دین و بهشت- می‌باشند. پیشه‌ی او هدایت است و روح بخشی او مشهور و سخنانش خواستگار و مطلوب. اولیاء از نور اویند: «شاخ گل هر جا که روید هم گلست» (۱۶۳-۷۸/۶).

و) پیامبر و اولیا

همنشینی با احمد مقبل مانند کیمیا، تعالی بخش انسان است؛ چنانچه ابوبکر با نظر رسول بر وی پیامبر را تصدیق کرد و صدیق گردید (۸/۱-۲۶۸۷). عشق و اشتیاق عارف به حق تعالی از نور محمد (ص) سرچشمه می‌گیرد. آن نور، قلب هر طالبی را منور می‌گردد و مرکز افکار،

احساسات و اعمال روحانی طالب می‌گردد (۷۴۷-۵۰/۱)؛ این حقیقت محمدی در اولیاء مسلمان که وارث روحانی او هستند، تجلی یافته است (شرح نیکلسون، ۲۴۹۸/۱ و ۲۶۱۸/۶).

ز) مولوی و تعظیم پیامبر

مولانا می‌گوید: انسان کامل (شخص پیامبر) در معنی عالم اکبر است - عالمی که او سبب غایی آن است و کلیت و جامعیت حق تعالی در او منعکس (شرح نیکلسون، ۲۵۰۵/۱ و ۵۲۱/۴) مصطفی (ص) غایت هستی است و سجده‌ی ملک بر آدم نیز به خاطر این بود که «ظهور نور محمدی را در او دیدند» (شرح نیکلسون ۳۰/۴-۵۲۴). مولانا برای تعظیم رسول این القاب را برای ایشان به کار برده است که به جهت کثرت آن‌ها، بدون ارجاع به شماره بیت، ذکر می‌گردد: «سلطان، سلطان جان، سلطان عبس، سلطان البشر، سلطان خجسته، شهنشاه، شاه، شاه بی بدیل، شاه نبیه، شاه نجاح، شاه و النجم، محتشم شاه، شه بی حاشیت، شاه مطاع، شهنشاه، کسان، طفل رشید، کس، صد قیامت، محشر (عین حقیقت کبری)، روح البلاط، ورای عقل‌ها و فهم‌ها».

نام احمد تا ابد ماندگار است، چرا که محمد (ص) خاتم پیامبران، کمالات جمله‌ی انبیاء سلف خود را در وجود خویش جمع آورده است. آنان در حقیقت با او یکی هستند و در کلیه‌ی احتراماتی که در حق او گزارده می‌شود، سهیمند (شرح نیکلسون، ۱۱۰۲-۶/۱). مولانا صفات ذیل را نیز در حق پیامر خدا به کار برده است:

«خاتم انبیاء، فخر انبیاء، مهین پیغمبر، سر پیغمبران، فخر البشر، خیر الوری، زبده‌ی وجود، بی‌نَدِید و آن عزیز»

۳- رسول و عاشقی و معشوقی

الف) رسول و عاشقی

دل انسان حق جو چون دل حضرت محمد (ص) آن سویی و در پی اتصال به حق است

(۴۰۶/۳ و ۴۰۹). ایشان در بیان تقرب کامل خود به مقام الوهیت می‌فرمایند: «مرا در (وصل) با حق تعالیٰ وقتی (مرتبه‌ی عارفانه‌ای) است که در آن هیچ یک از کروبیان و هیچ پیغمبر مرسلی را توان برابری با من نیست (شرح نیکلسون، ۵۱۸/۱، ۲۹۶۰/۴ و ۳۹۵۳/۱).

عشق الهی با محمد (ص) جفت بود؛ محمد (ص) از نهایت معرفت با عشق پاک یعنی ذات الهی یکی بود (شرح نیکلسون، ۱۵۴۳/۴). پیامبر فانی حق و زاده ثانی است (۳/۴ - ۲۲۷۱)، ۷۴۲-۵۳/۶ و ۷۵۴/۶). از اشتیاق به وصال محبوب است که حضرت از بالل می‌خواهند تا اذان گوید (۱۹۸۶-۹۲/۱).

حبيب خدا از هجر حق بی طاقتی می‌کند؛ چنانکه بارهای سعی می‌کند خود را از کوه حراء پایین افکند، اما جبرئیل با وعده‌ی دولتهای آینده، او را از این کار باز می‌دارد (۴۱/۵-۳۵۳۵). او ضعیفی عشقمند (۱۱۸/۶) و رشکناک است (۶۷۳/۶).

ب) رسول و معشوقی

مصطفی (ص) اقبال جدید عشاق است و نوکنی است که از جهان کهنه رسیده است، چاره‌ی بیچاره‌ها و گشایشی برای گرفتاران است (۱۰۹۵-۷/۶). ایشان در مرتبه‌ی معشوق روحانی است؛ چنانکه عمر، ابوبکر، بالل و هلال شیفته‌ی ویند (۱۱۵۶/۶ و ۱۰۸۰/۱، ۷۷/۱). ابوبکر بندگی رسول را آزادی خود می‌داند که بی او دچار محنت و بیدادیست و با او جانش مستغرق اجلال است و عالی همت، و در او به «نور نور» و «رشک حور» و «یوسفستان» رسیده و «بهشت و معرفت» یافته است (۹۱-۱۰۷۹/۶)؛ حتی تنہی درخت خرما، ستون مسجد پیامبر [= استن حنانه]، از دوری رسول همچون عاقلان، ناله سر می‌دهد و تنها با وعده‌ی رسول بر اینکه در آخرت از تو درخت سرو سرسبز کنند، سکون می‌یابد (۱/۸-۲۱۱۳). مولانا درباره‌ی معشوقی حضرت، علاوه بر صفات فوق، صفت‌های دیگری نیز به کار برد است: «دلستان، آفتاب شب فروز، خورشید صد تو، ماه رو».

۴- دشمنان رسول خدا (ص)

الف) کافران و احمقان

گفت من آینه‌ام مصقول دست ترک و هند و در من آن بیند که هست
(مثنوی، ۲۳۷۰/۲)

محمد (ص) به چشم کافران و منافقان، تُرشروی و ذوق کش می‌آمد، زیرا آن‌ها در سیماه او بازتاب احوال آینده‌ی خود را می‌دیدند؛ اما مؤمنان که او را به نور حق می‌نگریستند، وی را با روی خندان و دل شادان می‌دیدند (شرح نیکلسون، ۳۵۳۷-۹/۴ و ۲۱۴۱/۴). آنانکه از همسایگی و همسفرگی و همراهی با رسول خدا جدا ماندند با دیو بد همراه، و هم سفره می‌شوند (۲۶۸-۷۲/۵).

پیامبر، احمق را دشمن خویش و عاقل را دوست خود می‌دانست (شرح نیکلسون، ۱۵۵۱/۴) و از آن جهت سکونت در روستا را گور عاقلان نامیدند که موجب احمقی فرد و بی‌نوری عقل او می‌شود (۵۱۷ - ۸/۳).

ب) نا اهل و صورت پرست (=ابوجهل)^۴

منکران رسول از روی قیاس به نفس وحب جاه سروری و حسد پیغمبر را همچون خود می‌دانستند، در حالی که پیامبر را خدا چون محکی برای سنجش انسان‌ها قرار داده بود (۲۷۱۳/۳ و ۷۹۴ - ۸۱۵/۲). خداوند میان بندگانش ضد هر گروه را نیز آفریده، همچنانکه در مقابل مصطفی (ص)، ابوجهل را (۲۱۶۵/۶). مولانا، احمد را قرین احمد واحمد جان می‌نامد و سفارش می‌کند که برای حفظ ایمان باید از تعلقات ابوجهل تن گریخت (۷۸۱-۲/۱). پیامبر بر اساس اصل جذب جنسیت متمایل به حق است و رأی زن او نیز حق است؛ برخلاف ابوجهل که رأی زن و مشاورش ابو لهب است (۲۶۵۴/۴).

احمد مرسل با توجه به اصل اصل انبیاء همچون خلیل الله، بت شکن است و با ورود او به

بـتـخـانـه بـتـهـا بـه سـجـدـه مـی اـفـتـنـد، اـمـا اـبـوـجـهـلـهـ بـه بـتـخـانـه وـارـد مـی شـود وـ بـتـهـا رـا سـجـدـه مـی کـنـد (۱۷/۴-۱۱۴). مـولـانـا درـخـطـاب بـه رـسـوـل خـدا (ص)، درـ انـکـار وـ تـهـمـت چـنـد اـبـلـهـ، مـی فـرـمـایـد: تو (رسـوـل) کـانـ قـنـدـیـ، نـبـایـد نـارـاحـتـ شـوـیـ وـ حـقـ بـرـای توـگـوـاهـیـ مـی دـهـدـ. چـهـ گـوـاهـیـ بـهـترـ اـزـ حـقـ، اـگـرـ خـفـاشـانـ، دـشـمـنـ خـورـشـیدـنـ اـینـ خـودـ دـلـیـلـیـ اـسـتـ بـرـ تـابـانـیـ خـورـشـیدـ [صدقـ دـعـوـیـ رسـوـلـ]. (۹۱/۲-۲۰۸۱).

تن پـاـکـ آـنـ حـضـرـتـ، نقـابـ نـورـ ضـمـيرـ اوـسـتـ تـاـ خـلـقـیـ کـهـ بـهـ دـعـوتـ آـنـانـ مـأـمـورـ بـودـنـ، با اوـ بـتـوـانـدـ نـشـسـتـ وـ بـرـخـاـسـتـ کـنـنـدـ وـ اـزـ غـلـبـهـیـ نـورـشـ، عـالـمـ وـ اـهـلـ عـالـمـ آـتـشـ نـگـیرـدـ (لاـهـورـیـ، ۱۳۸۱: ۳۶۴).

بو مـسـيـلـمـ کـذـابـ^۵

کـارـ حـضـرـتـ رسـوـلـ هـمـچـونـ کـارـ مـرـدانـ باـعـثـ روـشـنـیـ وـ گـرمـیـ اـسـتـ، بـرـ خـلـافـ دـوـنـانـ هـمـچـونـ بـوـمـسـيـلـمـ کـهـ حـيـلـهـ وـ بـيـ شـرـمـیـ مـیـ کـنـنـدـ؛ بـهـ اـيـنـ سـبـبـ لـقـبـ بـوـمـسـيـلـمـ «کـذـابـ» مـانـدـ وـ بـرـ مـحـمـدـ (صـ) اـولـ الـلـابـابـ. مـحـمـدـ (صـ) چـونـ شـرـابـ نـابـ (رـحـيقـ) «مـهـرـ شـدـهـ بـهـ مشـكـ» [اـسـتـ] کـهـ پـرـهـيـزـگـارـانـ درـ بـهـشتـ، نـوشـنـدـ (۳۴۰-۲/۲)؛ کـهـ اـزـ نـوـشـيـدـنـ شـرـابـ حـقـيـقـتـ وـ حـكـمـتـ الـهـيـ، لـذـتـ رـوـحـانـيـ وـ اـبـدـيـ نـصـيـبـ آـنـهاـ مـیـ گـرـددـ؛ حـالـ آـنـکـهـ شـرـابـ شـهـوـانـيـ دـنـيـاوـيـ (پـيـروـيـ اـزـ بـوـمـسـيـلـمـ) بـهـ لـعـنـتـ آـخـرـتـ خـتـمـ مـیـ شـوـدـ (شـرـحـ نـيـكـلـسـونـ، ۳۲۰-۳/۱).

د) بـرـخـیـ يـهـوـدـیـاـنـ وـ مـسـيـحـیـاـنـ

قبل اـزـ بـعـثـتـ رسـوـلـ، نـامـ اـحـمـدـ چـونـ تـعـوـيـذـیـ بـرـایـ يـهـوـدـیـاـنـ درـ شـفـایـ بـیـمـارـانـ وـ جـنـگـهـایـ وـ حـشـتـنـاـکـ بـودـ اـمـاـ بـهـ هـنـگـامـ ظـهـورـ اـيـشـانـ، حـضـرـتـ رـاـ منـكـرـ شـدـنـدـ (۴۷/۴-۴۳۳-۲۸۳۳). نـامـ اـحـمـدـ درـ اـنجـيلـ نـيـزـبـاـ تعـظـيمـ آـمـدـ بـودـ وـ يـارـيـگـرـ مـسـيـحـيـاـنـ درـ بـرـاـبـرـ دـشـمـنـانـ بـودـ (۱/۳۸-۷۲۷) وـ فـرـوزـانـفـرـ، (۱/۲۸۹).

فلسفه جنگ‌های رسول (ص)

پیامبر اسلام، نداگر صلح و برادری بود و میان دو قبیله‌ی اوس و خزرج که از هم کینه‌ها داشتند به نور اسلام، برادری ایجاد کرد (۳۷۱۳-۶/۲) و جنگ‌های پیغمبر، مدار صلح برای اهل جهان گردید. عمل حضرت همچون فرمان قصاص حق (قرآن، ۱۷۹/۲) بود؛ چراکه، در قصاص (مرگ کسی) برای دیگران حیات است (۳۸۶۵-۷/۱). ایشان می‌فرمودند: «من همچون عیسی (ع) حیات بخشم و غرضم از جنگ، رهایی شما [کفار] از هلاک است» (۴۵۲۸-۶۰/۳) و (۴۴۷۳-۸۵/۳).

پیامبر، بنی سیف بود و یاران او نیز صدر؛ و مصلحت در دین او جنگ، بر خلاف دین عیسی (ع) که انزوا و کناره‌گیری از جامعه مصلحت روزگارش بوده است (۴۹۲۰-۶/۶). حضرت رسول به تصریح آیه‌ی کریمه (قرآن، ۱۰۷/۲۱) نتیجه‌ی رحمت بر عالمین است (فروزانفر، ۱۳۸۱: ۲۸۱). وی با رحمت و نیکوبی خود، بر مخالفان خویش غلبه می‌کنند (۶/۵-۵۱۳). ایشان در دنیا از صحبت با منکران ظاهر بین و مشغول به دنیا به تصریح کریمه‌ی «لکم دینکم ولی دین» (قرآن، ۶/۱۰۹) خودداری می‌کردند (۳۹۴۰-۱/۵).

۵- معجزات رسول

با حضرت رسول، نایب حق بر روی زمین، معجزاتی بود که همه‌ی مردم دربار آن تسلیم بودند؛ وجودش زندگی‌بخش بود و اعمالش در تصرف حق (۱۳۲۳-۵/۵).

عاشق صادق بر جمادات تصرف می‌کند و عجیب نیست که سخنش بر انسان دانا، مؤثر افتاد؛ همانگونه که صدق رسول، ماه را به دو نیم کرد و خورشید غروب کرده را، جهت ادای نماز عصر، بازگرداند (۲۷۷۶/۵).

۶- پیامبر زندگی فردی و اجتماعی

مولانا با توجه به احادیث مذکور در متنوی، به برخی از ویژگی‌های زندگی فردی و اجتماعی

حضرت رسول، متناسب با گفتار خویش، اشاره کرده است که به عنوان نمونه برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

(الف) کسب و توکل: توکل در امور نباید باعث نادیده گرفتن جهد و تلاش و اکتساب

گردد؛ چرا که «خداؤند فرد کاسب را دوست می‌دارد» (۹۱۲-۴/۱).

(ب) نیکی و پاکی: پیامبر به صحابی خود مفهوم کریمه (قرآن، ۲۰/۱/۲) را سفارش می‌کرد که «خدایا در دنیا و آخرت به ما نیکی عطا فرما» (شرح نیکلسون، ۲۵۵۱-۳/۲) و دعوت به نوکاری می‌کرد: «خوش به حال کسی که بعد از مرگش، کار نیکش باقی بماند» (۱۶۰۵/۱).

(ج) انفاق : رسول «بهترین مردم را نافع‌ترینشان به خلق می‌دانستند» (۴۸۲/۶) و سفارش می‌کردند «به زیرستان خود از آنچه می‌خورید و می‌پوشید، بخورانید و بپوشانید» (۳۹۷۴-۵/۶).

(د) نماز: پیامبر «نور چشم خود را در نماز می‌دیدند» (۳۲۳۵/۲) و «نماز را کوفتن در حق می‌دانستند که هر کس در آن اصرار ورزد، در برای او گشوده می‌شود و به آن ملکوت وارد می‌گردد» (۲۰۴۸-۹/۵).

(ه) پرهیز از عیب جویی: حضرت رسول مؤمنان را آینه‌ی همدیگر می‌دانستند که در معنا واحدند و هر یک باید اعمال و احساسات همنوعان خود را بازتاب اعمال و احساس خود بدانند و به جای عیب جویی از دیگران، در اصلاح عیب‌های خود سعی نمایند (شرح نیکلسون، ۱۳۲۸/۱). ایشان بر عیب‌جویان نحوی تلفظ حی بلال خشمگین شدند و فرمودند حتی بلال در نزد خدا بهتر از صدقیل و قال شما خسان است و آن‌ها را با این تهدید که رازهایتان را بر ملا خواهم کرد، از عیب جویی باز داشتند (۱۷۵-۸/۳).

(و) رازداری و مشورت: پیامبر در امور مهم با پنهان کردن اسرار، با یاران به گفتگو و مشورت می‌پرداخت (۱۵۰۲-۴/۱) و می‌فرمودند: «هر کس سر را پنهان دارد به مراد خود زود می‌رسد» (۱۷۶/۱).

(ز) نفس ستیزی: رسول (ص) جهاد با نفس را جهاد اکبر و بزرگتر و دشوارتر از جهاد اصغر (جنگ در راه خدا) می‌دانستند (۱۳۸۷-۸/۱). ایشان به علت پاکی جانش از هوس‌ها، به

هر جا که روی می‌کرد وجه پاک الله را می‌دیدند(۱۳۹۶-۷/۱).

ح) عقل و عبادت: محمد (ص) «عقل را بر عبادت ظاهری تفضیل می‌نهند»، زیرا طاعت، صیقل آیینه‌ی عقل است و اصل، عقل است (شرح نیکلسون، ۴۵۴-۷/۱)، و خردمدان را به جهت مهر و رقت مغلوب زنان می‌دانند (۲۴۳۳-۶/۱) و ناقص عقل را ملعون، زیرا سبب دوری و رنجوری و کفر، نقص عقل است نه تن ناقص (۱۵۳۵-۴۰/۲).

ط) لطف و شفقت: همه خوی رسول لطف و کرم بود و عیادت او از صحابه‌ی مریض نیز، جز این دلیلی نداشت (۲۱۴۱-۲/۲). به مردم می‌فرمودند: «من شما را به جای پدر (مانند پدر)» نسبت به فرزند هستم (۱۹۳۶-۶/۳).

پیامبر پناهگاه فقرا و درماندگان بود و این امر از خطاب آن ضریر (نایبنا) به ایشان آشکار است: «کای نوابخش تنور هر خمیر» (۶۷۰-۱/۶). نمونه دیگر عطوفت ایشان، رفتار حضرت در برخورد با کافرمهمان حدث کننده بود که در برابر شرم‌ساری مهمان، او را با رحم و عطوفت جهت تسکین در آغوش می‌گیرند (۱۳۴-۵/۱۲۰).

ی) امور اقتصادی: «حضرت رسول (ص) و معاصرانش هم دنیا اندیش بودند و هم بسیار عملگرا. در اعماق مجموعه‌ی سیره‌ی پیغمبر و حتی خلفاء برای نظم زندگی و امور دنیا نقشه و مدیریت کاملی وجود داشت (از افاضات استاد شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴). پیامبر در معامله «نبود تقلب و فریب را شرط قرار داده است» و از «عجله که کار شیطان است بر حذر می‌دارد» و به تأیی، امر خدایی، سفارش می‌کنند (۳۴۹۷-۳). حضرت رسول قناعت را گنجی فناپذیر می‌دانند و طالب پهشت را کسی معرفی می‌کنند که از دیگری چیزی نخواهد (شرح نیکلسون، ۳۳۳-۴/۶).

ک) مولوی و سنت رسول: مولانا پذیرش و عمل به سنت رسول را سفارش می‌کند: «در میان امت مرحوم باش / سنت احمد مهل محاکوم باش» (۴۸۳/۶)، و در پذیرفتن احادیث رسول چنین می‌گوید: «گوش من لا يلدغ المؤمن شنید/ قول پیغمبر به جان و دل گزید» (۹۰۷/۱). مولانا فرمایش مصطفی (ص) را «دُرْ معنی سفتَن» (۲۶۱۳/۲) می‌داند و قبول قول

پیغمبر را واجب و فرض [قبوله یفرض] (۱۵۸۰/۳)، و بر محک بودن سخن رسول در تمییز قلب و نیکو، اشاره دارد:

قلب و نیکو را محک بنهاده است گفت پیغمبر نشانی داده است

(مثنوی، ۲/۲۷۳)

نتیجه‌گیری

این پژوهش به تصویری که مولانا از حضرت رسول (ص) در مثنوی ارائه می‌دهد، پرداخته است. گفتار و کردار رسول خدا برای مولانا به عنوان یک عارف مسلمان، علاوه بر الگوی نیکوی زندگی، تصویر انسان الهی را مجسم می‌کند که خدا در او منعکس است و او راهی است برای رسیدن به خدا. ایشان با عشق پاک الهی قرین است و پیشرو عاشق الهی. رسول خدا، مورد لطف و عنایت حق است و از غیب آگاه. او به عنوان پیامبر الهی، واسطه‌ی حق با خلق است و بت شکن. راست بینی ایشان، باعث هدایت انسان‌هاست و پیروی از او مایه‌ی تعالی و کمال انسان. اولیاء و دستگیران مردم در راه حق از نور اویند؛ با این وجود ناالهان صورت پرست و کفار، دشمنان ایشان هستند و حضرت رسول (ص) با جنگ‌هایش در پی اصلاح و هدایت آن‌هاست و معجزاتش برای قهر دشمنان است که گاه زمینه‌ی هدایت آنان را فراهم می‌کند. پیامبر (ص) در زندگی فردی و اجتماعی خویش هم به امور معنوی و هم به امور دنیاگی توجه داشتند. مولانا با توجه به گرایش عرفانی‌اش بیشتر به سلوک باطنی و حیات روحانی حضرت رسول (ص) نظر دارد و با به کار بردن افعال مضارع در بیان رفتار و گفتار ایشان، چون مسلمانی معتقد، بر حضور مستمر حضرت در زندگی مسلمانان نظر دارد و برای تعظیم و بزرگداشت حضرت رسول (ص) اوصاف و القاب شاعرانه‌ی بی‌شماری به کار برده است که در آنها بیشتر بر جاودانگی و ازلی و ابدی بودن پیامبر توجه دارد تا بر زندگی تاریخی رسول؛ هر چند که زندگی تاریخی ایشان زمینه را برای ابراز شیفتگی مولانا بر فخر البشر فراهم می‌نماید.

پی نوشت

- ۱- سنایی (و: ۵۳۵ هـ ق) نخستین حکیم بزرگ ایرانی است که اسلوب نعت [پیامبر] را طرح افکند که در همهٔ مذایح عارفانهٔ بعد از او به عبارت سنجیده شرح و بسط یافت: نام محمد (ص) در قرآن با الفاظ ستایش آمیز آمده و حق تعالیٰ، خود بر او صلوات فرستاده است (شمیل، ۱۳۸۳، ۱۲: ۳۰۶-۳۳۹)؛ مقدمهٔ باب سوم حدیقه در نعت پیامبر، با نقل مطالبی از قرآن و حدیث رسول از موضوعات برجستهٔ مطرح شده تألیفات صوفیان در قبل و بعد از اوست (سنایی، حدیقه، ۱۳۷۷: ۱۸۹-۲۲۸).
- ۲- سلطان ولد در ولدانه (ص ۱۲۲-۱۲۱) به حضور مردم از مذاهب مختلف در تشیع جنازهٔ مولانا اشاره می‌کند که خود دلیلی بر فراتر از مذهب خاص بودن مولاناست (به نقل از نعمانی، شبی، سوانح مولانا روم، ۱۳۸۲، ۵-۳۴).
- ۳- این تقسیم‌بندی مطالب را در تدوین پایان‌نامه با عنوان «سیمای مصطفی (ص) در آثار مولانا»، جهت اخذ درجهٔ کارشناسی ارشد (دانشگاه تهران: ۱۳۸۴) به کار برده‌ام.
- ۴- ابوجهل از خردمندان قریش بود و ظاهراً از تعلیمات مانویان اطلاعاتی داشت. مولانا سرّ اینکه پیامبر (ص) بحال حکم را ابوجهل خواندند بدینگونه بیان می‌کند که او در ادراک حسی، عقلی و بحثی کامل بود ولی به حریم‌جان و کشف روحی راه نداشت (فروزانفر، ص ۵۶۷). «ابوجهل دارای یک نوع تفکر و بیان فلسفی بوده است به علاوه جایگاه اشرافیت و قبیله‌ای خود. زبان وی در برابر وحی، نوعی زبان فلسفی و انکار عقلانی است، دعوت قرآن به عقل همان پذیرفتن وحی و خاستگاه وحی (و استعداد پذیرش وحی و ایمان به عالم غیب) است و هر کس در برابر ایمان به غیب قرار گیرد از نظر قرآن جا هل است (از افاضات استاد شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴).
- ۵- «مسیلمه‌ی کذاب از بنی حنیفه بود و ادعای پیغمبری کرد و میان وی و مسلمین جنگی سخت اتفاق افتاد و سرانجام کشته شد و آن فتنه در سال یازدهم هجری فرو نشست [...] مسیلمه که خود را «رحمن الیمامه» می‌نامید، نزد مسلمانان به کذاب مشهور شد» (فروزانفر، ص ۱۴۶).

منابع و مأخذ

• قرآن کریم

- پور نامدایان، تقی (۱۳۶۹). داستان پیامبران در کلیات شمسی، شرح و تفسیر عرفانی داستان‌ها در غزل‌های مولوی، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- تسوایگ، اشتافان (۱۳۸۳). سه استاد سخن بالزاک، دیکنز، داستایفسکی، ترجمه‌ی محمد علی کریمی، تهران، نی.
- جعفری، محمد تقی و همکارانش (۱۳۶۴). از دریا به دریا، چهار جلد، تهران، وزارت ارشاد.
- خوانساری، محمد (۱۳۷۴). «مولانا در پیشگاه مقام رسالت»، نامه شهیدی (جشن‌نامه استاد دکتر سید جعفر شهیدی) به اهتمام علی اصغر محمد خانی، ویراسته‌ی حسن انوشه، تهران، طرح نو.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴). بحر در کوزه، نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی، جلد ششم، تهران، علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴): سرّنی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی، جلد اول، چاپ ششم، تهران، علمی.
- زمانی، کریم (۱۳۷۴): شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر سوم، تهران، اطلاعات.
- سنایی غزنوی، ابوالمسجد مجدد بن آدم (۱۳۷۷). حدیقه الحقيقة و شریعة الطريقة، به تصحیح مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۴). "افاضات استاد در کلاس مثنوی"، دانشگاه تهران.
- شیمل، آن ماری (۱۳۷۰). شکوه شمسی، ترجمه‌ی حسن لاهوتی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- شیمل، آن ماری (۱۳۷۴). "عشق مولوی به پیامبر اسلام (ص)"، روزنامه اطلاعات، بخش اول (پنج‌شنبه ۱۴/۲/۷۴) و بخش دوم (پنج‌شنبه ۲۱/۲/۷۴).
- شیمل، آن ماری (۱۳۷۷). من بادم تو آتش، درباره آثار و زندگی مولانا، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، تهران، توس.

- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۱). **احادیث و قصص مثنوی**، ترجمه کامل و تنظیم مجدد حسین داودی، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۱): **شرح مثنوی شریف**، سه جلد، چاپ دهم، تهران، زوار.
- لاهوری، محمد رضا (۱۳۸۱). **مکاشفات رضوی در شرح مثنوی معنوی**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات رضا روحانی، تهران، سروش.
- مولوی، جلال الدین (۱۳۷۵): **مثنوی معنوی**، تصحیح رینولد الین نیکلسون، شش جلد، تهران، توس.
- نعمانی، شبیلی (۱۳۸۲): **سوانح مولانا روم**، زندگی‌نامه‌ی مولانا جلال‌الدین، ترجمه‌ی توفیق سبحانی، تهران، علم.
- نیکلسون، رینولد آلن (۱۳۷۴). **تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا**، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، تهران، سخن.
- نیکلسون، رینولد آلن (۱۳۷۸). **شرح مثنوی معنوی**، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، شش دفتر، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.